

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ  
سال پنجم، شماره‌ی هفدهم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۱۰۹-۱۳۳

## کسروی و تأمل درباره‌ی رضاشاه

علیرضا ملائی توانی\*

### چکیده

کسروی در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران زیست. او دو جنگ جهانی، انقلاب مشروطه و دوره‌ی دیکتاتوری رضاشاه را تجربه کرد. خمیرمایه‌ی ذهنی و پژوهشی‌اش نیز وی را به اظهارنظر درباره‌ی مسائل مختلف و تفکر در موضوعات گوناگون واداشت. آنچه مسلم است، کسروی دوستدار و شیفته‌ی انقلاب مشروطه و آرمان‌های آن بود، اما این انقلاب به سرعت دستخوش استبداد شد. کسروی که هر دو فضا را تجربه کرده بود، در آثار خود به بحث در باره‌ی آن‌ها پرداخت. یکی از ویژگی‌های کسروی ستایش از انقلاب مشروطه و همچنین دفاع از رضاشاه است. به همین دلیل، این پرسش مطرح می‌شود که چرا و چگونه کسروی از دو پدیده‌ی متفاوت و متضاد پشتیبانی کرد؟ با عنایت به این که تاکنون نوع نگاه و قضاوت کسروی در باره‌ی رضاشاه، به صورت مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است این مقاله، با استفاده از روش توصیفی - تبیینی می‌کوشد با استناد به آثار کسروی، رویکردهای وی را پیرامون رضاشاه مورد ارزیابی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: زنان، روحانیان، ملی‌گرائی، مشروطیت، کمپانی خیانت، رضاشاه، کسروی.

---

\* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (mollaiynet@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۵/۱۶ - تاریخ تأیید: ۹۲/۰۹/۰۵

## مقدمه

شخصیت کسروی در دوران انقلاب مشروطه و تحت تاثیر آرمان‌های آن، شکل گرفت و بسیاری از اندیشه‌هایش در پرتو انقلاب بارور شد. او از مشروطه‌گران، درس وطن‌خواهی آموخت و انگیزه‌ی پیشرفت در وجودش نهادینه شد.<sup>۱</sup> نکته مهم این است، که کسروی برخلاف بسیاری از منتقدان رضاشاه - با وجود برخی نقدهای قابل اغماض - در همه حال، قاطعانه از اقدامات رضاشاه دفاع کرد و از سرنگونی او افسوس خورد. این نوع نگاه و اساساً داور‌ها و تحلیل‌های کسروی از عملکرد رضاشاه، این پرسش‌ها را به ذهن متبادر می‌سازد که چرا کسروی مشروطه‌خواه و آزاداندیش، از رضاشاه استبدادگر دفاع کرد؟ کدام جنبه از اقدام‌های رضاشاه از نگاه کسروی اهمیت بیشتری داشت و علت آن چه بود؟ کسروی چه نقدهایی به رضاشاه کرد، چرا؟ این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این نوع، مسائل قابل تأملی هستند که تاکنون چنان‌که باید، نه پیرامون کسروی مطرح شده‌اند و نه پژوهشی مستقل درباره‌ی آن‌ها صورت گرفته است.

پیرامون کسروی آثار محققانه متعددی نگاشته شده است، که از میان آن‌ها می‌توان به کسروی و تاریخ مشروطه اثر سهراب یزدانی، قتل کسروی اثر ناصر پاکدامن، سیری در اندیشه سیاسی کسروی نوشته حجت‌الله اصیل، نقد آثار کسروی اثر عبدالعلی دستغیب، تحقیق در تاریخ عقاید: شیخیگری، بایبگری، بهائیگری... کسروی‌گرایی اثر یوسف فضائی، علت شناسی انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمین اثر داریوش رحمانیان، جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری دوره پهلوی اثر سیمین فصیحی، و نیز یک رشته مقالات دیگر اشاره

۱. ناصح ناطق، (۱۳۵۶)، سخنانی درباره احمد کسروی، مجله راهنمای کتاب، س ۲۰، ش ۱۱-۱۲، ص ۹؛ کسروی در ۱۲۹۹، به استخدام عدلیه تبریز در آمد اما با کودتای ۱۲۹۹ و تعطیلی موقت عدلیه تبریز رهسپار تهران شد و در وزارت عدلیه کار خود را با عضویت در استیناف تهران و سپس ریاست عدلیه استان‌ها از سرگرفت. چندی نیز مدعی‌العموم و قاضی بود؛ احمد کسروی، (۱۳۷۸)، در پیرامون خرد (پیام به دانشمندان اروپا و امریکا)، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس، ص ۷؛ وی در دهه دوم حکومت رضاشاه، از مشاغل دولتی کناره گرفت و به فعالیت‌های پژوهشی روی آورد. در فاصله سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹، به نگارش تاریخ مشروطه ایران پرداخت. وی در همین دوران مجله‌ی پیمان و سپس پرچم را انتشار داد و در آن‌ها، به نقد فرهنگ دینی ایرانیان و سرانجام به داعیه‌داری یک آیین جدید پرداخت.

کرد. اما نکته مهم این است که این آثار بیشتر به اندیشه‌ها، باورهای مذهبی و نیز رویکردهای تاریخ‌نگارانه کسروی پرداخته‌اند، تا نوع نگاه و تعامل وی با رضاشاه. از این رو، این مقاله می‌کوشد، با استناد به آثار کسروی و با تحلیل نوشتار او، برخی از جنبه‌های ناشناخته‌تر نگاه او به رضاشاه را بررسی کند.

### وطن‌خواهی و ناسیونالیسم

یکی از دغدغه‌های کسروی و حکومت رضاشاه، برانگیختن انگیزه‌های میهن‌دوستی ایرانیان بود. کسروی در عصر یکه‌تازی ناسیونالیسم می‌زیست. دوره‌ی او، دوران رواج گونه‌های مختلف ناسیونالیسم بود، که در دنیای پس از جنگ بخش بزرگی از جهان را درنوردیده بود. هرچند اندیشه میهن‌پرستانه کسروی با همه‌ی گونه‌های موجود ناسیونالیسم تفاوت داشت، اما همین امر یکی از انگیزه‌های اصلی تمایل و پیوند کسروی با رضاشاه بود.

ناسیونالیسم رضاشاه با اندیشه‌های وطن‌خواهانه کسروی نقاط اشتراک و اختلاف فراوان داشت: شاید مهم‌ترین وجه اشتراک آن تلاش در راه برانداختن زبان‌های محلی، طرد تعصبات قومی، ایجاد همسانی در پوشش‌ها، یکپارچگی فرهنگی و سرانجام اتحاد همه‌ی ایرانیان بود. از نگاه کسروی کثرت زبانی، قومی و مذهبی از موانع مهم یکپارچگی ایرانیان محسوب می‌شدند. تجربه‌ی زیست او در نقاط مختلف کشور، وی را به عمق پراکندگی و از هم‌گسیختگی جامعه ایران آشنا ساخته بود. بروز جنگ جهانی اول و اشغال ایران و به ویژه تبدیل آذربایجان به یکی از خاکریزهای اصلی نبرد، به همراه کشاکش فرقه‌ای میان شیعه و سنی، ارمنی و مسلمان، جلوها<sup>۱</sup> و مسلمانان و نیز درگیری‌های شیعیان با بهائیان، شیخیان و بابیان، موجب می‌شد تا اندیشه ملی‌گرائی در وجود کسروی بارور شود و او را برانگیزد تا شعار «یک درفش، یک دین، یک زبان»<sup>۲</sup> را انتخاب کند.

گذشته از این، آشنائی نزدیک کسروی با بسیاری از نظریه‌پردازان ناسیونالیسم ایرانی، مانند محمود افشار و همکاری‌اش با مجله آینده، این اندیشه را در وجود او بیش از پیش عمق بخشید. چنان‌که با نگارش مقاله‌های ناسیونالیستی مانند «صفویه سید نبودند» کوشید

۱. آسوری‌های مرزنشین رانده شده از خاک عثمانی.

۲. نک: احمد کسروی، (۱۳۵۱)، یک درفش و یک دین، تهران: پایدار.

تا به استناد داده‌های تاریخی، اثبات کند که صفویان نه عرب و نه شیعه بلکه ایرانی و از تبار کردها بوده‌اند.<sup>۱</sup> او همچنین با ورود به قلمرو جغرافیای تاریخی و تلاش در راه یافتن وجه تسمیه شهرها<sup>۲</sup> و نوشتارهایی چون «عرب‌ها در خوزستان»،<sup>۳</sup> «آذری یا زبان باستان آذربایجان»،<sup>۴</sup> «شهریاران گمنام»،<sup>۵</sup> «تاریخ مشعشعیان»،<sup>۶</sup> به ایده‌های وطن‌خواهانه با هدف تقویت هویت ملی ایرانیان همت گماشت و گاه با ملی‌گرایان دو آتشه ایران هم‌سخن شد.<sup>۷</sup> افزون بر این، کسروی با زندگی در خوزستان و آذربایجان به عمق خطر اندیشه‌های افراط‌گرا و تجاوزطلب پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم که بخشی از تمامیت سرزمینی ایران را نشانه گرفته بودند پی‌برد و به سهم خود کوشید از ایده پان‌ایرانیسم - البته با تعریف خاص خود - دفاع کند.

با این همه، خطاست اگر تصور کنیم همراهی‌های کسروی و همدلی او با برخی از جریان‌ها و جنبه‌های ناسیونالیسم رضاشاهی به معنای تأیید کامل آرمان‌ها و شعارهای ملی‌گرایانه آن عهد است. کسروی دست‌کم با برخی از رویکردهای ناسیونالیستی رضاشاه، که بر باستان‌گرایی و سنت‌های مطلقه پادشاهی تأکید داشت، مخالف بود. اگرچه هم کسروی و هم دولت رضاشاه بر یکپارچه‌سازی زبانی و فرهنگی و نیز اتحاد همه ایرانیان تأکید می‌ورزیدند، اما در این میان، چند اختلاف‌نظر بنیادی وجود داشت: مهمترین دغدغه‌ی کسروی برچیدن فرقه‌های مذهبی و اتحاد دینی ایرانیان بود، اما از نگاه رضاشاه وحدت زبانی، فرهنگی و سیاسی ایرانیان بر اتحاد مذهبی اولویت داشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. نک: همان، (۱۳۰۴)، «صفویه سید نبودند»، مجله آینده، س ۳، ش ۷.
۲. نک: همان، (۱۳۰۶)، «نام شهرهای ایران»، مجله آینده، س ۱، ش ۶.
۳. نک: همان، (۱۳۰۴)، «عرب‌ها در خوزستان»، مجله آینده، س ۱، ش ۱.
۴. نک: همان، (۱۹۹۹)، *آذری یا زبان باستان آذربایجان*، آمریکا: کتابفروشی ایران.
۵. نک: همان، (۱۳۷۷)، *شهریاران گمنام*، تهران: جامی.
۶. نک: همان، (۱۳۷۸)، *مشعشعیان (مدعیان دروغین امام زمان عج یا بخشی از تاریخ خوزستان)*، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
۷. علیرضا ملائی توانی، «مجله آینده و تاریخ نگاری مبتنی بر هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۴، ش ۱۴، ۱۳۸۱، ص ۱۴۷-۱۴۴.

افزون بر این، ناسیونالیسم رضاشاه غرب‌گرا بود، در حالی‌که کسروی ضدغرب بود. البته هم رضاشاه و هم کسروی نگاه اقتباسی به دستاوردهای غرب داشتند؛ اما اقتباس کسروی معطوف به علم و فناوری و نیز نهادهای نظام مشروطه بود، اما رضاشاه از اخذ دستاوردهای سیاسی و دموکراتیک غرب رویگردان بود و تنها می‌توانست در حوزه‌ی علم و فناوری با کسروی هم‌نظر شود. تاکید رضاشاه بر اخذ الگوهای غربی ساماندهی زندگی اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و حقوقی از نگاه کسروی مخاطره‌آمیز بود که وی در کتاب *آیین به آنها تاخت*<sup>۱</sup>.

افزون بر این، کسروی مخالف موج فزاینده‌ی ضدتازی و باستان‌گرایی دوره‌ی رضاشاه بود و به عنوان یک دگراندیش دینی، با تعبیرهای معقول‌تری به رفتار اعراب مسلمان هنگام گشودن ایران خرده می‌گرفت. البته کسروی از این منظر، با ناسیونالیسم رضاشاه هم‌سخن بود که اعراب به دستاویز اسلام بر ایران چیره شدند و بدون توجه به آموزه‌های اسلام خود را بر همگان برتری داده، نان ایرانیان را خورده آنان را برده و بنده خود می‌شمردند. اما این نگاه کسروی، برخلاف ایده‌ی پان‌ایرانیستی دوره‌ی رضاشاه به معنای دفاع از ساسانیان نبود. به باور کسروی، سرنوشت ساسانیان جز سقوط نبود و اگر ایرانیان در آن زمان فرمانروایی کاردان و جهان‌دیده داشتند، اسلام را می‌پذیرفتند و تازیان را به سرحد ایران راه نمی‌دادند. به باور کسروی اگر اسلام در زمان خسرو انوشیروان برمی‌خاست، چه بسا آن پادشاه جهان دیده و خردمند اسلام می‌آورد.<sup>۲</sup>

کسروی موج زرتشتی‌گری دوره‌ی رضاشاه را حرکتی سطحی، احساسی و نابخردانه می‌شمرد، اما در ایدئولوژی رسمی حکومت پهلوی، دین زرتشت به مثابه یک آیین پاک، انسانی، پیشرو و قابل طرح در جامعه خوانده می‌شد و نشانه‌ی ذوق لطیف، همت والا و طبع ارجمند قومی ایرانی بود، که در عصر تاریکی و بت‌پرستی بشر، ایرانیان را به پرستش خدای بی‌همتا فرامی‌خواند، اما کسروی برخلاف چنین تفکری، حقیقت اسلام و زردشت را یکی می‌دانست و به باور او، بهترین پیروان زردشت، آن ایرانیانی بودند که به اسلام گرویدند. هم زردشت و هم پیامبر اسلام، بیش از هر چیزی با بت‌پرستی جنگیدند و

۱. احمد کسروی، (۱۳۱۲)، *آیین*، ج ۲، تهران: ارمان، ص ۷۱-۵۹.

۲. همان، (۱۳۷۷)، *در پیرامون تاریخ*، به کوشش عزیز علی‌زاده، تهران: فردوس، ص ۵۸-۵۷.

همگان را به پرستش خدای واحد فراخواندند. از همین رو، کسروی دفاع از زرتشتیگری به جای اسلام را تحت عنوان وطن پرستی، پنداری باطل می‌شمارد.<sup>۱</sup>

به طور کلی، کسروی در نگرش‌های وطن خواهانه خود، مخالف ستیز با ملت‌های دیگر بود و از برابری همه‌ی نژادها دفاع می‌کرد. او نگاه افراطی به ناسیونالیسم را زائیده تمدن غرب می‌شمرد. لذا اندیشه‌ی ملی‌گرائی کسروی نه افراطی بود، نه جنگ طلبانه و نه نژادپرستانه.<sup>۲</sup> او منازعه کنونی عرب و عجم را امری پایان یافته و متعلق به گذشته تلقی می‌کرد و معتقد بود توقف در آن، موجب ایجاد پراکندگی و چنددستگی ایرانیان می‌شود.<sup>۳</sup>

بدین سان، کسروی تفکر پان ایرانیستی حکومت رضاشاه مبنی بر ترویج زردشتی‌گری را فریب‌آمیز و بی‌بنیان می‌شمرد و معتقد بود اگر کسانی به زردشت باور دارند سخت در گمراهی‌اند. زیرا زردشت پیامبری است که ارج او به پیام او است. پس، باید به پیام او ارج نهاد، نه به پیام آور،<sup>۴</sup> بین زردشت و محمد(ص) تیرگی نیست؛ هر دو فرستاده یک خدا و هر دو به راهنمایی مردم برخاسته‌اند. این مایه‌ی سرافرازی ایرانیان است که به رغم دشمنی اولیه‌شان با مسلمانان، هنگامی که حقیقت این دین پاک را شناختند، به آن گرویدند.<sup>۵</sup>

### مشروطیت و حاکمیت ملی

از نظر نحوه‌ی ساماندهی زندگی سیاسی، اختلاف نظر میان رضاشاه و کسروی بسیار عمیق تر بود، زیرا ناسیونالیسم دولتی رضاشاه مبتنی بر تحمیل خفقان سیاسی بود، در حالی که ناسیونالیسم کسروی همچون ناسیونالیسم اروپائی بر حاکمیت ملی و تشکیل دولت فراگیر ملی، مبتنی بود. تاکید فراوان کسروی بر مشروطیت و تلاش خستگی ناپذیر او در معرفی آرمان‌های آن و باور او به مشروطه، به عنوان «بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه‌ی اندیشه‌ی نژاد آدمی» نشان‌دهنده‌ی همین دغدغه است.<sup>۶</sup>

۱. احمد کسروی، (۱۳۸۰)، پیمان (سال اول)، تهران: فردوس، ص ۲۷۱.

۲. سهراب یزدانی، (۱۳۷۶)، کسروی و تاریخ مشروطه ایران، تهران: نی، ص ۳۰.

۳. احمد کسروی، پیمان، ۲۷۱؛ ص ۲۸۸-۲۹۵.

۴. همان، ص ۲۷۹.

۵. همان، ص ۲۸۸-۲۸۷.

۶. نک: احمد کسروی، (بی تا)، مشروطه بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشه نژاد آدمی است،

تهران: بی نا.

از نگاه کسروی، حکومت یا سررشته‌داری، از آن مردم است، تا مبادا همچون بردگان سرنوشت خود را به ستمگران خودکامه واگذارند. او با آگاهی کامل از ممتنع بودن دموکراسی مستقیم در روزگار ما، به دفاع از دموکراسی نمایندگی پرداخت و نوشت، مردم باید کسانی را از میان خود برگزینند و سررشته‌ی کارها را به آنان سپارند و خودشان بر آن نظارت کنند.<sup>۱</sup> تردیدی نیست که سخن کسروی در باره‌ی جوهره‌ی دموکراسی یا همان قرارداد اجتماعی، از اندیشه‌های پیشروان آزادی اروپا چون ولتر، رسو، جان استوارت میل و دیگران سرچشمه گرفته بود،<sup>۲</sup> که وی در دوران مبارزات مشروطه با آن‌ها آشنا شد.

کسروی همواره مشروعیت آسمانی زمامداران و حق الهی حکومت را زیر سؤال می‌برد و بر مشروعیت زمینی و برآمده از اراده ملت، تاکید می‌کرد. از نگاه کسروی، خدا هیچ‌کس را برای فرمانروائی بر دیگران نیافریده و مردم خود منشاء مشروعیت و موجودیت حکومتند و باید به این کار برخیزند. نفی صریح حق الهی حکمران همچنین از ویژگی‌های منحصر به فرد کسروی، به عنوان یک پیام‌آور جدید دینی است. ناگفته روشن است، که این اندیشه‌ها در ساختار حکومت مطلقه‌ی رضاشاه، که همه‌ی نهادهای مشروطه به ابزار تحکیم دیکتاتوری تبدیل شده بودند، محلی از اعراب نداشت و طبیعی بود که کسروی را به غم غربت دچار کند. هرچند حکومت مدعی بود که براساس نظام مشروطه حکم می‌راند، اما کسروی که به تعارض ذاتی و ماهوی حکومت رضاشاه و مشروطیت آگاهی داشت، همت خود را مصروف تاریخ مشروطه ایران نمود تا نشان دهد امکان تحقق آزادی در نظام مشروطه از هر نظام سیاسی دیگر بیشتر است و مشروطه بهترین و کامل‌ترین شکل حکومت است. شاید به همین خاطر شعارهای جمهوری‌خواهی رضاخان برای او جذابیتی نداشت و از آن سخن نگفت.

اهمیت و ضرورت دفاع از دستاوردها، آرمان‌ها و شعارهای مشروطیت، کسروی را به نگارش تاریخ مشروطه واداشت تا در پرتو آن، علت‌های شکست آن جنبش بزرگ تاریخی و عوامل ناکامی تلاش ایرانیان برای تحقق آرمان‌های آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه را فهم کند. او می‌خواست ایرانیان دریابند، که چرا به جای انسجام و

۱. همان، ص ۲۱-۲۰.

۲. عبدالعلی دستغیب، (۱۳۵۷)، نقد آثار کسروی، تهران: پازند، ص ۲۰۰.

یکپارچگی، گرفتار تشمت، تفرقه و خودکامگی شده‌اند. در واقع، تاریخ مشروطه نمونه‌ای عینی و مستند و موثق از علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایران، توسط کسروی است،<sup>۱</sup> که در اوج سال‌های دیکتاتوری رضاشاه نوشته شد و در حقیقت نوعی انتقاد آگاهانه و غیرمستقیم از آن ساختار بود تا جامعه ایران را متوجه عقب‌گرد تاریخی‌اش نماید.

از نگاه کسروی، جنبش مشروطه و پیامدهای آن ابطال نگرش‌های همه‌ی کسانی بود که راز عقب‌ماندگی ایران را در فقدان قانون و حاکمیت استبداد می‌دانستند. زیرا این جنبش نشان داد که علت انحطاط ایران عوامل بنیادی‌تری داشت که کسروی آن‌ها را آلودگی‌های روان و بدآموزی‌های کهن می‌خواند که در تاریخ ایران ریشه‌ای هزار ساله داشت. کسروی سه عامل را علت‌های اصلی شکست مشروطیت می‌داند: عدم جابه‌جائی در قدرت و ادامه حکومت درباریان و سیاستمداران قدیم (نبود گردش نخبگان)؛ سیاست قدرت‌های بیگانه؛ آلودگی و پراکندگی مردم ایران.<sup>۲</sup>

با این همه، تردیدی نیست که منظور کسروی از مشروطه، نه در قالب لیبرال دموکراسی و نه در قالب سوسیال دموکراسی می‌گنجید، بلکه نوعی دموکراسی متعهد و هدایت شده بود که طی آن بسیاری از آزادی‌های مطرح در لیبرال دموکراسی، نقض یا به شدت محدود شده بودند. چنان که او فعالیت احزاب سیاسی مختلف را نمی‌پذیرفت و نیز آزادی‌های قلم و اندیشه را - به‌ویژه در انتشار آنچه که زیان‌مند می‌شمرد - نادرست می‌دانست،<sup>۳</sup> اما تردیدی نیست که حکومت مطلوب و مورد نظر او با شیوه‌ی حکمرانی رضاشاه تفاوت ذاتی داشت.

### اصلاحات در عدلیه

در حالی که اقدام رضاشاه در اخذ و کاربست قوانین مدنی غربی و تشکیل دادگستری نوین، تحسین بسیاری از مشروطه‌خواهان و حقوق‌دانان ایرانی و نوگرایان کشور را

۱. داریوش رحمانیان، (۱۳۸۳)، تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین (از آغاز

دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی)، تبریز: دانشگاه تبریز، ص ۳۰۰.

۲. همان، ص ۳۰۱.

۳. کسروی و تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۶.



برانگیخت؛ کسروی به انتقاد از آن پرداخت و هرگز از آن دفاع نکرد. لذا این پرسش مطرح است، که چرا در حالی که بسیاری از رهبران و خاطره‌نگاران عهد مشروطه و به ویژه روحانیانی مانند دولت‌آبادی<sup>۱</sup> و زنجانی<sup>۲</sup> از کثرت ناسخ و منسوخ در ایران، پیش از تدوین نظام قضائی گله‌مند بودند و به تحسین از رضاشاه پرداختند، کسروی با آن مخالفت ورزید؟ تردیدی نیست که انتقاد کسروی از قوانین جاری در کشور به اصل نگاه او به غرب و نیز به مخالفت آشکارش از تقلید و کاربست آن قوانین در ایران، باز می‌گردد. تجربه‌ی ده سال کار در عدلیه، به او فرصت داد تا دستاوردها و نیز تجربه‌های خود را در خدمت بیان نارسائی قانون‌ها و رویه‌های رایج قضائی در ایران قرار دهد. به اعتقاد او، در قوانین اروپائی تنها سه قانون، یعنی: آیین حکمرانی، آزادی و برابری مردم، شایسته‌ی تحسین و بقیه نابخردانه است.<sup>۳</sup> او با برشمردن نمونه‌ای از کاستی‌های قانون‌های اروپائی در حوزه‌ی آموزش، اقتصاد و نظام اداری، به این نتیجه می‌رسد که قانون‌های اروپائی به علت ورود به جزئیات و نازک‌کاری‌ها بسیار پیچ در پیچ، دشوار و ناکارآمد است در حالی‌که ما از قانون‌های ساده، آسان و کارآمدی برخوردار بودیم که به علت تقلید از غرب آن‌ها را کنار نهادیم.<sup>۴</sup>

سپس کسروی با تمجید از فقه اسلامی و شیوه قضاوت در جهان اسلام، افسوس می‌خورد که چرا ایرانیان پس از مشروطیت به سراغ قانون‌های سراسر عیب اروپایی رفتند و از روش ساده و کم‌هزینه‌ی خود روی‌گرداندند. او می‌نویسد، علم فقه معادل همان علم حقوق در اروپاست، که به علت غنای خود هیچ دانشی قدرت برابری با آن را ندارد و جهان اسلام در پرتو همین علم، قرن‌ها بهترین نهاد حقوقی را در اختیار داشت، اما پس از مشروطه، ما نیز به پیروی از عثمانی‌ها، فریب قوانین اروپائی را خورده و براساس قانون فرانسه، عدلیه خود را بی‌افکندیم.<sup>۵</sup> او مهم‌ترین کاستی این نظام حقوقی را طولانی بودن

۱. یحیی دولت‌آبادی، (۱۳۶۲)، حیات یحیی، ج ۲، تهران: عطار و فردوسی، ص ۲۱۷-۲۱۲.

۲. ابراهیم زنجانی، (۱۳۷۹)، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی (سرگذشت زندگانی من)، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران: کویر، ص ۱۲۰-۱۱۲.

۳. آیین، ج ۲، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۶۹-۶۰.

۵. همان، ص ۷۰-۶۹.

رسیدگی، فراوانی محکمه‌ها و هزینه‌های ناشی از آن و گردش طولانی و بی‌ثمر کارهای قضائی می‌داند. سرانجام کسروی مدعی است، تنها آن قسمت از قوانین مدنی ایران، که بر بنیاد فقه نوشته شده بهترین قانون است و اگر چگونگی و روند قضاوت را بر پایه‌ی فقه می‌نوشتند؛ ایران بهترین عدلیه را داشت، که می‌توانست نه تنها الگوی کشورهای اسلامی بلکه حتی الگوی اروپائیان باشد.<sup>۱</sup>

### قضاوت کسروی درباره رضاشاه

کسروی در نیمه دوم پادشاهی رضاشاه، از حکومت او دلخور شد و از کارهای دولتی کناره گرفت. چنان‌که خود گفته است: «من از رضاشاه جز زیان و گزند ندیدم. از این شاه جانشین هم کم‌ترین نیکی ندیده‌ام و اگر بگویم بدی هم دیده‌ام، دور نرفته‌ام.»<sup>۲</sup> از آن پس کسروی، تنها به وکالت و پژوهش پرداخت. چندی در دانشگاه تهران و دانشکده افسری به تدریس پرداخت، اما با تصویب قانون استخدام استادان در مجلس، از وی خواسته شد در برخی مطالب مندرج در مهنامه پیمان پیرامون شعر و شاعری عدول کند، که وی زیر بار نرفت و عطای تدریس را به لقای آن بخشید.<sup>۳</sup>

با آن‌که کسروی در سال‌های خفقان رضاشاهی، به نقد اجتماعی و آسیب‌شناسی رفتار ایرانیان پرداخت و از آرمان‌های مشروطه دفاع کرد، اما هرگز گرفتار سیاه‌چال‌های رضاشاه نشد و دولت نسبت به نشست‌های خانه کسروی، انتشار کتاب آیین، نقد اروپائی‌گری، نقد صوفی‌گری و خراباتی‌گری و حتی کتاب‌سوزان او، تسامح نشان داد.<sup>۴</sup> این مسائل، نشانگر آن است که رضاشاه منافع کسروی را برای حکومت خود به مراتب مهم‌تر از زیان‌های او می‌دانست و می‌کوشید او را به هر قیمتی جذب نظام سیاسی، قضائی و آموزشی حکومت کند. حتی دعوت او برای تدریس در دانشگاه، در همین راستا صورت

۱. همان، ص ۷۱-۷۲.

۲. احمد کسروی، (۱۳۵۷)، *سرنوشت ایران چه خواهد بود (در موضوع پیشامد آذربایجان)*، تهران: رشدیه، ص ۲۵.

۳. یحیی ذکاء، (۱۳۵۲)، *کاروند کسروی (مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی)*، تهران: اقبال، ص هشت.

۴. احسان طبری، (۱۳۵۶)، *جامعه ایران در دوران رضاشاه: یک تحلیل عمومی*، تهران: بی‌نا، ص ۱۱۹.

گرفت. هرچند کسروی از مواضع خود عقب ننشست، اما در آثار خود از تلاش‌های رضاشاه ستایش کرد.

از نگاه کسروی، رضاشاه دست نشانده انگلیس نبود. زیرا در قضیه شیخ خزعل، که انگلیس قصد داشت پادشاهی را در خاندان وی زیر حمایت انگلیسی‌ها حفظ کند، این اقدام توسط رضاخان ناکام ماند. به اعتقاد کسروی، اگر رضاشاه عامل انگلیس بود چرا برای ایران ارتشی مجهز تدارک دید؟ چرا ایلات را تحت اقتدار دولت درآورد؟ چرا زنان را از زیر چادر و چاقچور بیرون کشید؟ چرا قمه‌زنی و زنجیرزنی و دیگر رسوائی‌ها را برانداخت؟<sup>۱</sup> ناگفته روشن است، که کسروی در این باره، نگاهی گزینشی به رضاشاه دارد. او به‌رغم آشنائیش با حقایق کودتای ۱۲۹۹ و دست پنهان بریتانیا، آن را آگاهانه مسکوت گذاشته است تا از پیوندهای او با انگلیسی‌ها سخن نگوید. این در حالی است، که در منابع تاریخی اعتراف‌های صریحی از رضاشاه مبنی بر روی کار آوردنش توسط انگلیسی‌ها وجود دارد. به عنوان نمونه، دولت‌آبادی از زبان رضاخان می‌نویسد: «مرا انگلیسیان سرکار آوردند اما وقتی آمدم به وطنم خدمت کردم.»<sup>۲</sup> چیزی مشابه همین مضمون را مکی از زبان مصدق نقل کرده است.<sup>۳</sup>

مسلم است، که کسروی به جای پرداختن به نحوه‌ی روی کارآمدن رضاخان، آگاهانه از وابستگی رضاشاه سخن نگفته و این موضوع را آشکارا نادیده گرفته است؛ زیرا او به‌درستی می‌دانست، که تشکیل دولتی مقتدر و متمرکز در ایران در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، آرمان مشترک آزادی‌خواهان و دولت انگلیس برای خروج ایران از بحران‌های فراگیر و در غیاب روس‌ها بود.<sup>۴</sup> از این رو، به‌جای ورود به مباحث تاریخی با نگاهی

۱. احمد کسروی، (۱۳۵۷)، *سرنوشت ایران چه خواهد بود*، تهران: رشدیه، ص ۲۴.

۲. *حیات یحیی*، ج ۴، ص ۳۴۳.

۳. پاورقی کتاب نک: حسین مکی، (۱۳۵۹)، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۱، تهران: نشر ناشر، ص ۱۵۷.

۴. درباره کودتای ۱۲۹۹ نک: محمود ستایش، (۱۳۸۵)، *مشروطیت ایران: خاطرات سیدحسن تقی زاده و سیدمحمدصادق طباطبائی*، تهران: ثالث؛ حسن ارفع، (۱۳۷۷)، *در خدمت پنج سلطان*، ترجمه سید احمد نواب صفوی، تهران: مهرآیین؛ عبدالله شهبازی، *کودتای ۱۲۹۹ و صعود پهلوی به سلطنت*، خبرنامه (۱) همایش بررسی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سوم اسفند ۱۳۷۹؛ ادموند

عمل‌گرایانه، به نتایج کار رضاشاه می‌نگرد تا او را بستاید و چشم بر حقایق پشت‌پرده فروبندد. او درباره‌ی رضاشاه می‌نویسد: «بسیاری از آرمان‌های نیک‌خواهان ایران را از بنیاد گذاردن بانک ملی، برانداختن کابینه‌ی کاپیتولاسیون، یکسان‌گرداندن رخت‌ها، کشیدن راه آهن و مانند این‌ها را به انجام رسانید و یکی از آن‌ها نیز رو باز شدن زن‌ها بود.»<sup>۱</sup>

کسروی برای آن که سخنانش درباره‌ی رضاشاه را منطبق با واقعیت نشان دهد، مدعی است که همواره از حقیقت دفاع کرده است نه از رضاشاه. به باور او، اگر رضاشاه نیاز به دفاع داشته باشد باید پسرش از او دفاع کند. او می‌نویسد، برای قضاوت درباره رضاشاه باید به همه‌ی جنبه‌های مثبت و منفی عملکرد او توجه داشت زیرا: «همه می‌دانیم رضاشاه با بدی‌هایی که می‌داشت به نیکی‌هایی کوشیده: در زمان او، چند رشته کار سودمند بزرگی انجام گرفته بود: یک سپاه به سامانی پدید آمده، کشور آسوده و ایمن گردیده، خانخانی برافتاده، ایل‌های بیابانگرد تاراجگر، دیه‌نشین (تخته‌قاپو) شده، ملّاها از نیرو افتاده، زن‌ها از چادر و روبند بیرون آمده، قمه‌زنی و زنجیرزنی از میان رفته، گل‌مولاها و درویش‌ها از بازار و خیابان پاکشیده. این‌ها چند رشته کارهای سودمندی است که انجام یافته بود.»<sup>۲</sup>

در مجموع، کسروی سیاست‌های رضاشاه در خصوص آزادی زنان و کشف حجاب و محدود ساختن قدرت و نفوذ روحانیان را ستوده و مشی استبدادی او را زیر سؤال برده و آن را مصداق ضدیت با مشروطه و قانون دانسته است.<sup>۳</sup> از همین رو مدعی است، در زمان رضاشاه، که همه‌ی زبان‌ها بسته بود، وی ترس به خود راه نداد و به نوشتن و آگاه کردن مردم برخاست. نه روز هم در زندان ماند، اما چون از او چیزی به زیان کشور نیافتند، آزادش کردند.<sup>۴</sup>

آیرونساید، (۱۳۷۳)، *خاطرات سری آیرونساید به انضمام ترجمه کامل «شاهراه فرماندهی»*، تهران: موسسه فرهنگی رسا؛ و، س. ملیکف، (۱۳۵۸)، *استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: حبیبی؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (۱۳۷۵)، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰*، تهران: البرز.

۱. احمد کسروی، (۱۳۵۵)، *خواهران و دختران ما*، تهران: کتاب، ص ۴.

۲. احمد کسروی، (۱۳۵۷)، *دادگاه*، تهران: کسروی، ص ۵۹.

۳. همان، (۱۳۲۶)، *امروز چه باید کرد؟*، تهران: چاپک، ص ۴.

۴. *دادگاه*، ص ۳۴.

### کمپانی خیانت و رویگردانی از روش رضاشاه

کسروی پس از شهریور ۱۳۲۰، ضمن مقایسه‌ی عملکرد سیاستمداران این دوره با اقدام‌های رضاشاه، به انتقاد از شخصیت‌هایی چون محمدعلی فروغی، ساعد مراغه‌ای، نخست وزیر، وحید تنکابنی، کفیل وزارت فرهنگ، تیمسار جهانبانی، رئیس وقت شهربانی، هژیر، وزیر دربار، اسدالله ممقانی، وزیر دادگستری، وثوق‌الدوله دادور، کریم قوانلو، فرماندار نظامی، ابوالحسن ثقه‌الاسلام، نماینده تبریز و دولت بیات ... پرداخت و آنان را متهم کرد، که اسلام را ابزار پیشرفت مقاصد سیاسی خود قرار داده و دستاوردهای مثبت رضاشاه را نابود کرده‌اند. چنان‌که ارتش ایران شکست خورد؛ یاغیان گردنکش، تاراج‌گری را از سرگرفتند و روحانیان به صحنه بازگشتند. کسروی این جریان را کمپانی خیانت نامید. به باور کسروی، رضاشاه چنان روحانیت را ناتوان کرده بود، که آنان عملاً دوره‌ی خود را خاتمه یافته می‌پنداشتند، اما به همت فروغی و کمپانی خیانت آنان، دوباره عبا و عمامه پوشیدند، در خیابان‌ها پدیدار گشتند و به نبرد با قانون‌ها، دانش‌ها و نیکی‌ها پرداختند. حسین رضوی، که در اعتراض به رفع حجاب از کشور اخراج شد، به عنوان قهرمان ملی به کشور بازگشت و مورد استقبال قرار گرفت. چادر و روبند زن‌ها، که مایه ریشخند همه جهانیان است، احیا شد؛ اوقاف به روحانیت بازگشت و حتی روزنامه‌هایی به سود روحانیان انتشار یافت.<sup>۱</sup>

کسروی براساس باورهای خاص خود، به این خدمات فرهنگی تاخته و آن‌ها را اقدامی خیانت‌آمیز خوانده است. این موضع کسروی، نوعی هم‌صدائی با نوگرایان سکولاریست عهد رضاشاه بود، که وی با آن‌ها اغلب مواضع مشترکی داشت، اما نکته مهمتری که کسروی را به شدت برآشفته، همراهی دولت و مجلس با مخالفان مذهبی‌اش بود. کسروی این پیوند را اساساً شوم می‌دانست و معتقد بود رضاشاه در قطع پیوند دین و دولت، خون-دل‌ها خورده بود. لذا هرگز نباید اجازه داد این پیوند نامبارک دوباره برقرار شود.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۶۳-۶۱.

۲. احمد کسروی، (۱۳۲۳)، دولت به ما پاسخ دهد، تهران: پیمان، ص ۱۳، ۳۲-۳۰؛ همان، (۱۳۲۲)، گفت و شنید از پرچم، تهران: چاپاک، ص ۱۸.

کسروی سپس به طرح این مسئله پرداخت، که چرا جمع مشخصی از سیاستمداران ایرانی هم در دوره‌ی استبداد و هم در دوران فضای باز سیاسی، همچنان سررشته‌دار امور باقی مانده‌اند و از صحنه سیاست حذف نمی‌شوند؟ چرا هیچ کس قادر به براندازی و برکناری این جریان شوم نیست؟ و حتی رضاشاه با همه اقتدارش نتوانست آنان را براندازد؟ به اعتقاد کسروی، «پاسخ همه این پرسش‌ها آن است که گفته‌ایم: اینان دسته بزرگی هستند و ریشه نیرومندی می‌دارند و همه به هم بسته‌اند. تنها وزیران نیستند. هر کدام پیروان و بستگان بسیار می‌دارند. این است که در استبداد می‌بودند، در مشروطه می‌بودند، در زمان محمدعلی میرزا می‌بودند، در زمان رضاشاه می‌بودند، در دوره دموکراسی هم هستند. اگر ریشه‌شان را نکنیم همیشه خواهند بود.»<sup>۱</sup> کسروی این گروه بدانندیش را «کمپانی خیانت» می‌خواند و درگیر کردن ایران در جنگ جهانی دوم را شاهکار آنان می‌شمرد. کسروی وزارت جنگ را همچون وزارت فرهنگ، کانون و سرچشمه آلودگی‌ها می‌شمرد و با بیان فساد عمیقی که در پیکره آن وزارت‌خانه و در میان افسران ایرانی راه یافته بود، از وزارت جنگ خواست تا درباره‌ی رسوایی ارتش در شهریور ۱۳۲۰، پاسخگو باشد و خادمان و خائنان آن رخداد شوم را به ملت بشناساند.<sup>۲</sup>

به باور کسروی، دولت‌مردان کشور و در راس همه رضاشاه، می‌دانستند مقاومت در برابر متفقین بیهوده است و جز به بدنامی ارتش نمی‌انجامد. رضاشاه به عنوان یک شخصیت نظامی، به‌درستی می‌دانست آلمان‌ها از ایران فاصله‌ی زیادی دارند، اما چرا بی‌جهت کار به جنگ کشید؟ به اعتقاد کسروی، هرچند مردم، رضاشاه را اختیاردار مطلق می‌انگاشتند، اما در واقع، چنین نبود. گروهی از وزیران، سرلشکران و جریان‌های دیگر از او نافرمانی کردند و اینان بودند که جنگ را بر کشور تحمیل کردند.<sup>۳</sup>

بدین‌سان، کسروی با ساده‌سازی مساله، رضاشاه را تبرئه می‌کند و در واقع، به این پرسش پاسخ نمی‌گوید، که اگر این جریان تا آن اندازه قدرتمند بود، چرا به پادشاهی رضاشاه تن داد و خود سررشته‌ی امور کشور را در دست نگرفت؟ و رضاشاه چگونه

۱. دادگاه، ص ۵۰.

۲. احمد کسروی، (۱۳۵۸)، *افسران ما*، تهران: رشديه، ص ۹۱.

۳. دادگاه، ص ۵۴-۵۱.

توانست اصلاحات خود را - که به زعم کسروی در تضاد با منافع این جریان بود - را آغاز کند؟ تردیدی نیست که برای اثبات فرضیه کسروی، تنها یک راه وجود دارد و آن پذیرش دست پنهان قدرت‌های خارجی و به عبارت دقیق‌تر، وابستگی کمپانی خیانت به خارج است. این همان راهی است، که شاپور رواسانی پیموده است. به باور رواسانی، فراماسون‌های سابقه‌دار و طبقه‌ی حاکم وابسته به استعمار سرمایه‌داری در راستای اجرای نقش‌های مورد نظر بریتانیا، رضاخان از سردار سپهی به وزارت و از وزارت به نخست‌وزیری و سرانجام به پادشاهی برکشیدند؛ زیرا رضاشاه آلت فعل این جریان بود، هرچند در ظاهر ادعا می‌شد که تمام قدرت سیاسی در دست رضاشاه متمرکز است و او به تنهایی تصمیم می‌گیرد. به ادعای رواسانی، تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی و حتی سقوط رضاشاه، تغییری در وابستگی سیاسی و سازمانی و مالی این جریان ایجاد نکرد.<sup>۱</sup> هرچند کسروی به این صراحت به موضوع پرداخته است، اما روشن است، که در تحلیل او، رگه‌هایی از توطئه‌اندیشی وجود دارد.

### اندیشه ترقی و علت دفاع از رضاشاه

کسروی را می‌توان در یک معنا، از هواداران اندیشه ترقی دانست. منظور از اندیشه ترقی به تعبیر سیدنی پولارد، «مطلوب‌تر شدن اوضاع و احوال نسبت به وضعیت قبلی است.»<sup>۲</sup> او به پیشرفت دائمی و مستمر انسان باور داشت و آن را خواست و آیین خدا می‌دانست. از نگاه او محور و موتور ترقی انسان، اندیشه او است.<sup>۳</sup> زیرا او مایه پشرفت یا پیشرفت توده‌ها را در سه حوزه: اندیشه‌ها و باورها، خواهی نیک و بد، آیین زندگی و راه آن می‌دانست و معتقد بود این اندیشه‌ها، زمانی مایه پیشرفت می‌شوند، که بر خرد و تفکر ترقی مبتنی باشند. به باور او دوره‌ی رضاشاه تا حد زیادی چنین بود. او ناآگاهی، نادانی و ناهمی

۱. شاپور رواسانی، (بی‌تا)، دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری، تهران: شمع.

۲. سیدنی پولارد، (۱۳۴۵)، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر، ص ۹-۱۰.

۳. تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمین (از آغاز دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی)، ص ۲۹۵-۲۹۴.

توده‌ها را درد اصلی جامعه و علت اصلی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان می‌شمرد و چون دولت رضاشاه در مسیر ترقی گام برمی‌داشت، به باور او شایسته‌ی تحسین بود. زیرا همت رضاشاه مصروف آگاهی توده‌ها، زدودن نادانی‌ها، پیرایش خرافه‌ها و آلودگی‌ها و اتحاد ایرانیان شده بود و به همین دلیل بسیار دشوار و مخاطره‌آفرین بود. بنابراین، راز بزرگ دفاع وی از رضاشاه، مبارزه با همه‌ی آن چیزهایی بود، که او آلودگی توده‌ها می‌خواند.<sup>۱</sup>

اگر به کارنامه‌ی رضاشاه بنگریم وی با بسیاری از این آلودگی‌ها، درافتاد. لذا عملکرد او با همه‌ی کاستی‌هایی که داشت همچون آرمان‌های کسروی، گام‌های بلندی در مسیر اندیشه‌ی ترقی بود (بدیهی است که اختلاف نظر کسروی و رضاشاه به قوت خود باقی است). در عرصه‌ی ایجابی نیز آن‌چه کسروی زیر عنوان «پاکدینی» تبلیغ می‌کرد، در کارنامه رضاشاه وجود داشت. از نگاه کسروی دینداری یا پرستش خدا، چیزی جز پی‌بردن به خواست و آیین خدا و فهم معنای جهان و زندگی و زیستن به آیین خرد نبود. پرستش خدا آن است که هر کس در آرزوی آبادی جهان باشد، با بدی‌ها بجنگد، با گمراهی‌ها نبرد کند و دردهای بشر را کاهش دهد. زیرا آدمی در این جهان زندگی می‌کند و تا در این جهان است باید در اندیشه آبادی آن باشد. جهان آخرت و دنیا به هم پیوسته‌اند. مردمی که در این جهان خوار و پست زندگی کنند، در آن جهان خوارتر خواهند بود.<sup>۲</sup> آشکار است که چنین آیینی نه تنها با جهت‌گیری دنیائی حکومت رضاشاه سازگار بود بلکه مبانی فکری و اجتماعی آن را تقویت و تحکیم می‌کرد.

۱. مهم‌ترین آن‌ها بدین شرح است: ۱- کیش‌های گوناگون و بدآموزی‌های آن‌ها مانند صوفی‌گری، شیعی‌گری، خراباتی‌گری؛ ۲- مادگیری و دیگر بدآموزی‌های اروپائی‌گری؛ ۳- کثرت و تنوع زبان‌هایی چون ترکی، عربی، فارسی، ارمنی، کردی، آسوری و ... که مایه پراکندگی و چنددستگی ایرانیان است؛ ۴- ایل‌های کوچنده لر، کرد، بختیاری، ترکمن، قشقائی، شاهسون و عرب و ...؛ ۵- بیسوادی توده و رواج نیافتن دانش‌ها و هنرهای نوین اروپائی؛ ۶- بدی فرهنگ و نارسائی آن؛ ۷- بدی قانون و غلط بودن شیوه و بنیان وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی؛ ۸- شناخته نبودن معنی کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی و بیرون از راه بودن همه این‌ها؛ ۹- سستی کشاورزی و خشک ماندن بیشتر زمین‌های کشاورزی و ویرانی روستاها؛ ۱۰- فزونی بیماری‌ها و ناآگاهی مردم از دستورهای تندرستی و نبود بهداشت؛ احمد کسروی، (۱۳۵۷)، در راه سیاست، تهران: چاپاک، صص ۲۶-۲۷.

۲. همان، ص ۹۷.



دینی که کسروی با آن مخالف بود و رضاشاه را به خاطر رویارویی با آن می‌ستود این بود «که دین در ایران پیروی کردن از ملایان کردن، روضه‌خوانی برپا گردانیدن، در ماه‌های محرم و صفر دسته‌های زنجیرزن و قمه‌زن راه انداختن، به زیارت کربلا و مشهد رفتن، لاشه‌های گندیده مردگان را بار کردن و به قم و نجف فرستادن، و اگر یک گام بالاتر بگذاریم دولت را غاصب شناختن، مالیات را حرام دانستن، از نظام وظیفه گریختن، به قانون‌ها نافرمانی نمودن است»<sup>۱</sup>.

روشن است آن چه کسروی می‌گفت پاره‌ای از رفتارهای خرافه‌آمیز مسلمانان است که به آن‌ها رنگ و بوی دینی داده می‌شد و هرگز گویای اصل دین نبود. به‌علاوه، کسروی شأن و کارکرد اجتماعی دین را زیر سؤال می‌برد و آن را صرفاً یک پدیده خصوصی می‌شمرد که با نگاه رضاشاه انطباق کامل داشت؛ زیرا کسروی معتقد است، برخورد رضاشاه با دین و روحانیت نه برانداختن بنیان دین بلکه «بازیچه‌های بی‌خردانه» بود و گرنه از نماز و روزه و مسجد و کارهای دیگر جلوگیری نمی‌شد.<sup>۲</sup> هم توجیه کسروی و هم توجیه حکومت، این بود که بسیاری از این آداب اجتماعی که موجب عقب‌ماندگی ایرانند و باید متوقف گردند.

حال آن‌که حقیقت غیر از این است. در حکومت سکولاریستی رضاشاه، تعلیمات مذهبی جایگاه خود را به وظایف ملی و میهنی داد؛ دولت می‌کوشید دین را به مثابه ابزاری در خدمت وحدت ملی قرار دهد.<sup>۳</sup> به همین خاطر، حکومت به جای حمله مستقیم به اسلام، وانمود می‌کرد که در مسیر تضعیف عقاید خرافی گام برمی‌دارد. در همین راستا، تعزیه‌خوانی ممنوع شد و برخی مساجد تاریخی اصفهان برای بازدید مردم به روی غیر مسلمانان نیز گشوده شد.<sup>۴</sup> محدودیت‌های جدی در برگزاری مراسم سوگواری ایجاد شد، آداب و سنت‌هایی چون قربانی شتر در مناسبت‌های مختلف، قمه و زنجیر زدن، تعزیه و شبیه‌خوانی، معرکه‌گیری و شعبده‌بازی، پرده‌گردانی، رمالی، جن‌گیری، دعانویسی و ...

۱. دادگاه، ص ۶۱.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. الول. بی. ساتن، (۱۳۵۱)، رضا شاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: علمی، ص ۴۳۵.

۴. همان، ص ۴۳۳.

ممنوع شد.<sup>۱</sup> عبدالله مستوفی دامنه این اقدامات را بسی فراتر انگاشته و معتقد است، حمله به نماز و روزه و محراب و منبر جزو سیاست دولت شد. از همین رو، توپ افطار و سحر را نیم ساعت بعد از نماز مغرب و توپ سحر را یکی دو ساعت جلوتر از طلوع فجر می‌انداختند تا مردم را از روزه‌داری باز دارند.<sup>۲</sup>

افزون بر این، اقداماتی چون لباس متحدالشکل و تغییر پوشش مردان و کاهش نفوذ اجتماعی روحانیون، آزمون‌گیری از طلاب، لزوم دریافت جواز عمامه پس از قبولی در امتحانات وزارت فرهنگ، رفته رفته از تعداد روحانیان کاست و در مجموع، روحانیون با بحران مالی و منزلتی مواجه کرد.<sup>۳</sup> رفته رفته، با نوسازی قضائی و آموزشی و سایر اقدام‌های سکولاریستی رضاشاه، چنان عرصه بر روحانیان تنگ شد، که ناچار به صورت انفرادی و در آخر شب و از پس کوچه‌ها و دور از چشم پاسبانان‌ها با ترس و لرز رفت آمد می‌کردند و یا در خانه منزوی شدند.<sup>۴</sup> با تضعیف روحانیت سنتی، دولت به ایجاد روحانیت دولتی، ابتدا در چارچوب «مجالس وعظ و خطابه» و سپس «سازمان پرورش افکار» همت گماشت که محور اصلی فعالیت آن‌ها، مسائل تاریخی، اخلاقی، بهداشتی، ادبی، اجتماعی، تجددخواهی، میهن‌دوستی، شاه‌دوستی و ... بود تا این اندیشه‌ها را به درون جامعه ایران تزریق کند.<sup>۵</sup> بدین ترتیب، کسروی حق داشت، که بگوید رضاشاه چنان روحانیت را به حاشیه راند، که آن‌ها دوره‌ی خود را پایان یافته تلقی می‌کردند و هرگز نمی‌پنداشتند که به متن جامعه بازگردند.<sup>۶</sup>

۱. ابراهیم صفائی، (۱۳۵۶)، رضاشاه و تحولات فرهنگی ایران، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ص ۱۱۶-۱۱۳.

۲. عبدالله مستوفی، (۱۳۷۱)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، ج ۳، تهران: زوار، ص ۲۷۲.

۳. ابوالمجد حجتی، (۱۳۷۷)، عبور از عهد پهلوی، درگیرودار دو فرهنگ، تهران: محسن، ص ۱۱۴.

۴. محسن صدرالاشراف، (۱۳۶۴)، خاطرات صدرالاشراف، تهران: وحید، ص ۳۰۶.

۵. حمید بصیرت منش، (۱۳۷۷)، علما و رژیم رضاشاه، تهران: عروج، ص ۹۷.

۶. دادگاه، صص ۶۳-۶۱.

## مساله زنان

به‌طور کلی، دیدگاه‌های کسروی درباره‌ی زنان، در قیاس با روشنفکران نسل قبل و هم نسل او، تا حد زیادی تنگ نظرانه، سنتی و سخت‌گیرانه است. در حالی که دولت رضاشاه با برنامه‌هایی چون کشف حجاب، تغییر پوشش مردان و زنان، اصلاحات قضائی و اداری می‌کوشید، راه را برای فعالیت اجتماعی زنان، به ویژه حضور و مشارکت آنان در ادارات و نهادهای اجتماعی، هموار سازد؛ کسروی اعتقادی به ورود گسترده‌ی زنان به عرصه‌ی اجتماعی نداشت زیرا آن را لغزشگاهی می‌دانست، که جامعه را آلوده می‌سازد.<sup>۱</sup>

هر چند کسروی زن را انسان درجه دوم نمی‌شناخت، اما به برابری کامل زنان با مردان - آن‌گونه که فمنیست‌ها می‌گفتند و حتی آن‌گونه که دولت و روشنفکران عهد رضاشاه معتقد بودند - باور نداشت. از نگاه او، خدا زنان را برای کارهایی آفریده، مردان را برای کارهایی دیگر و زنان نباید به کارهای غیر زنانه برخیزند: «زن برای بچه پروردن و خانه نگهداشتن و دوختن و پختن و این‌گونه پیشه‌ها است.» سپس کسروی با نقد وضعیت زنان اروپائی به شرقیان هشدار می‌دهد که نباید از آنان سرمشق بگیرند.<sup>۲</sup>

به‌رغم همسانی‌های بسیار در نگاه کسروی به مقوله‌ی زن با نگاه رسمی حکومت، اما در میان آن‌ها تمایزهای جدی وجود داشت. کسروی ارجمندی زن را در همسری یک مرد می‌دید تا دوشادوش او چرخ زندگانی را بچرخاند. به باور او حق زنان زمانی پایمال می‌شد، که مردان زن اختیار نکنند.<sup>۳</sup> او ورود زنان به عرصه سیاست، قضاوت و اجرا را که حکومت تبلیغ می‌کرد کاری ناپسند می‌شمرد. به اعتقاد کسروی بچه‌داری و خانه‌داری کمتر از نمایندگی در پارلمان و کابینه نبود. زنان باید ابتدا به کارهای مورد نیاز مانند پزشکی، دندانسازی، جراحی، آموزگاری و ... اهتمام ورزند، یا به همسران خود یاری دهند.<sup>۴</sup> هرچند کسروی از سواد آموزی زنان دفاع می‌کرد اما معتقد بود، باید آموزش‌های زنان منطبق با نوع فعالیت‌های زنانه باشد نه همسان و همشکل مردان. پس آموزش‌هایی چون

۱. پیمان (سال اول)، ص ۲۳۶-۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۳۸-۲۳۷.

۳. همان، ص ۲۳۹.

۴. خواهران و دختران ما، ص ۳۶-۳۲.

زبان‌های بیگانه، رمان‌ها و افسانه، علوم طبیعی و ... به منزله‌ی به هدر دادن عمر گران‌بهای زنان است.<sup>۱</sup> او آموزش دختران را برای درک حقایق زندگی و فهم معنای سررشته‌داری و قانون، لازم می‌شمرد تا زنان اسیر فالگیر، دعانویس و جادوگر نشوند.<sup>۲</sup>

حجاب؛ جنجال‌انگیزترین مسأله‌ی زنان بود، که به تعبیر کسروی، در میانه‌های حکومت قاجار گفتگو درباره‌ی آن آغاز شد و با تاسیس مدارس دخترانه، انتشار روزنامه‌ها و انتقاد از وضعیت زنان در سال‌های پس از مشروطه، به یک گفتمان غالب تبدیل شد: چاقچور از میان رفت و روبند جای خود را به پیچه داد. پیچه را نیمی از زنان استفاده کرده و نیمی دیگر کنار نهادند. این جنبش، از هر سو، در حال پیشرفت بود تا آن‌که رضاشاه در ۱۳۱۵، آخرین گام را با کشف حجاب و جلوگیری از چادر و پیچه برداشت. او به‌رغم مقاومت جامعه‌ی سنتی و ملایان این سیاست را ادامه داد.<sup>۳</sup> از نگاه کسروی «هر چه هست، این یک کار بزرگ تاریخی بود که زن‌های ایران پس از هزارها سال چادر و روبند را به کنار گزاردند و با روه‌های باز به کوچه و خیابان‌ها درآمدند. راست است که این کار با ناستودگی‌هایی همراه بود، و بسیاری از زن‌ها و دخترها این بار از آن سو، تند می‌رفتند و از هر باره پیروی از زن‌های اروپا می‌نمودند، با این حال، روی هم رفته، پیشامد ارجدار بزرگی می‌بود که بایستی ارجش شناسند و نگاهش دارندند.»<sup>۴</sup>

کسروی با ابراز تأسف از عدم استمرار این سیاست می‌نویسد، برخی از بدخواهان ایران پس از برافتادن رضاشاه، بیشتر کارهای نیک او و از جمله کشف حجاب را برهم زدند. با آزاد گذاشتن چادر و روبند، بار دیگر روحانیان، زنان را به سوی حجاب برانگیختند و به نام اسلام زنان را به زیر چادر و چاقچور کشاندند و با این اقدام، نوعی دو دستگی بین زنان تحصیل‌کرده و آگاه، با زنان بی‌سواد و سنتی پدید آمد. این همان نتیجه‌ای بود که بدخواهان ایران دنبال می‌کردند.<sup>۵</sup> کسروی برای آن که بحران ناشی از حجاب را به کلی حل

۱. پیمان (سال اول)، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۲. خواهران و دختران ما، ص ۳۱-۲۸.

۳. همان، ص ۴-۲.

۴. همان، ص ۴.

۵. همان، ص ۴-۵.

کند، همچون تبلیغات رسمی حکومت رضاشاه، حجاب را نه به عنوان یک اصل دینی، بلکه به استناد شواهد تاریخی، به عنوان یک سنت ایرانی معرفی می‌کرد، که از روزگار پیش از اسلام در میان طبقات متمول رواج داشت.<sup>۱</sup> این در حالی است، که در دنیای پیشامدرن، اساساً حجاب پدیده‌ای جهانی بود و به تمدنی خاص اختصاص نداشت.

حکومت پهلوی نیز بر این باور بود که هدف مذهب، حمایت از زنان در برابر خشونت و رسوم وحشیانه دوران قبل از اسلام بوده، نه اسارت و تحت فشار نهادن آن‌ها. زیرا اسلام رسم کشتن دختران را پایان داد و در جامعه‌ای که مردان می‌توانستند بی‌نهایت زن اختیار کنند، به چهار زن محدود کرد و برای زنان حق ارث در نظر گرفت.<sup>۲</sup> درباره‌ی حجاب نیز قرآن از زن می‌خواست که در رفتار و لباس خود اعتدال را رعایت کند، اما این حکم قرآن، بعدها به حجاب سیاه منتهی شد، که ریشه در دوران گذشته داشت نه برخاسته از متن اسلام، و احیای آن در کشورهای اسلامی بیشتر به عنوان نماد سیاسی ضدغربی است تا اقدام برای اجرای یکی از احکام مذهبی.<sup>۳</sup>

کسروی نیز معتقد بود در عهد پیامبر و تا دیر زمانی پس از آن، زنان روگشاده بودند. به‌علاوه، نه در قرآن و نه در هیچ کتاب فقهی نمی‌توان مطلبی دال بر رو گرفتن زنان یافت.<sup>۴</sup> از نگاه او، اگر حجاب برای آن است که زنان ایمن باشند، این از حجاب برنمی‌خیزد. زیرا زنان ناپاک هم رویند دارند. به باور او، حجاب مورد نظر خدا دو وجه دارد: یک، زنان با بیگانگان نیامیزند، دوم، در بیرون خانه ساده و بی‌آرایش باشند. پیامبر اسلام نیز بر همین دو وجه تاکید کرد.<sup>۵</sup> رضاشاه نیز تحت تأثیر همین جریان‌های روشنفکری پس از واقعه‌ی سرکوب مسجد گوهرشاد، در دفاع از کشف حجاب گفت، این امر عین دیانت است و اعلام کرد برای درک این مطلب، نگاه به دین را باید تغییر داد. یعنی دین را باید به مثابه‌ی اصول

۱. همان، ص ۷.

۲. اشرف پهلوی، (۱۳۸۰)، چهره‌هایی در آئینه (متن کامل خاطرات اشرف پهلوی)، پهلوی، به کوشش سعید قانع، تهران: امیر مستعان، ص ۵۹.

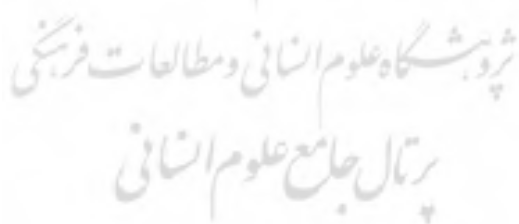
۳. همان، ص ۶۰-۵۹.

۴. خواهران و دختران ما، ص ۱۰.

۵. پیمان (سال اول)، ص ۲۳۵.

و باورهای زمینی و بشری نگریست نه الهی و آسمانی. زیرا مقنن دین اسلام شخص پیامبر اکرم (ص) بوده است و این دقیقاً نشانه آشکار تاثیرپذیری رضاشاه از آرمان‌های انسان-گرایانه بود. به این معنا که اصول، قواعد و احکام دینی چون به دست بشر و برای دوره‌ای مشخص وضع شده، به طور منطقی می‌تواند در ادوار بعد، به دست همان بشر قابل تغییر و تبدیل و نیز اصلاح باشد.<sup>۱</sup>

با این همه، کسروی آزادی یکباره زنان را بدون فراهم آوردن بسترهای لازم به زیان جامعه می‌دانست؛ به گمان او باید نخست، زنان در جامعه، انجمن‌ها، بزم‌ها، کوچه و خیابان ساده و بدون آرایش وارد شوند و خودنمایی را به خانه و نزد شوهران خود نگه دارند. دوم، با مردان بیگانه آزادانه در نیامیزند و در بزم‌ها جز همراه شوهر و خویشان نزدیک خود نروند.<sup>۲</sup> آمیزش آزادانه لغزشگاه زنان و سوغات زنان فرنگی است و اروپائیان در بسیاری از امور، از جمله در قضیه زنان گمراهند. آنان زنان را ابزاری برای خوشگذرانی و کامگزاری مردان شناخته و بیش از آن، ارزشی برای زنان قائل نیستند.<sup>۳</sup>



۱. محمدحسن آصف، (۱۳۸۴)، مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب

اسلامی، ص ۲۳۸.

۲. خواهران و دختران ما، ص ۱۷-۱۸.

۳. همان، ص ۱۸.

### نتیجه

کسروی به عنوان یک چهره‌ی فکری و فرهنگی، و رضاخان به عنوان یک فعال نظامی که در متن تحولات مشروطه زیسته و بحران‌های پس از آن را تجربه کرده بودند، نیک می‌دانستند که تحقق آرمان‌های انقلاب در پرتو یک دولت ضعیف و ناکارآمد به علت موانع ساختاری، از جمله پراکندگی و ناآگاهی توده‌ها و فزونی «آلودگی‌ها» ناممکن است. لذا تشکیل دولت مقتدر رضاشاه و گام برداشتن او در مسیر اصلاحات و تقویت دولت مرکزی، آن دو را به هم پیوند داد. عملکرد رضاشاه در عرصه‌ی تشکیل ارتش نوین، اتحاد ایرانیان، تحرک اقتصادی، یکجانشین کردن ایلات، تضعیف روحانیت، کشف حجاب، توسعه تعلیم و تربیت، برخورد مجددانه با خرافه‌ها و فرایند عرفی شدن از نگاه کسروی در مسیر اندیشه‌ی ترقی قرار داشت و نهایتاً به تحقق بخشی از آرمان‌های مشروطیت منتهی می‌گشت. به همین خاطر استوارانه از او پشتیبانی کرد. در واقع، کسروی نگاهی عمل‌گرایانه به رضاشاه داشت و اقدام‌های او را براساس سود و زیانش می‌سنجید. بنابراین اگر کسروی رضاشاه را به علت خودکامگی، غربگرائی و نقض مشروطیت نکوهش می‌کرد اما منافع حکومت او را به مراتب برجسته‌تر از ضعف‌ها و کاستی‌هایش می‌دانست. افزون بر این نباید فراموش کرد که هم استبداد رضاشاه و هم افکار کسروی در گذر زمان شکل یافتند؛ اگر درباره‌ی مجموعه‌ی این روندها تأمل کنیم بیش از پیش می‌توان به راز دفاع کسروی از رضاشاه پی برد.

### فهرست منابع و مأخذ

- آصف، محمدحسن، (۱۳۸۴)، *مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی*، تهران: اسناد انقلاب اسلامی.
- آبرونساید، ادموند، (۱۳۷۳)، *خاطرات سری آبرونساید به انضمام ترجمه کامل «شاهراه فرماندهی»*، تهران: رسا.
- ارفع، حسن، (۱۳۷۷)، *در خدمت پنج سلطان*، ترجمه سیداحمد نواب صفوی، تهران: مهرآیین.
- بصیرت منش، حمید، (۱۳۷۷)، *علما و رژیم رضاشاه*، تهران: عروج.
- پولارد، سیدنی، (۱۳۴۵)، *اندیشه ترقی تاریخ و جامعه*، ترجمه حسین اسدیور پیرانفر، تهران: امیرکبیر.
- پهلوی، اشرف، (۱۳۸۰)، *چهره‌هایی در آئینه (متن کامل خاطرات اشرف پهلوی)*، به کوشش سعید قانعی، تهران: امیر مستعان.
- حجتی، ابوالمجد، (۱۳۷۷)، *عبور از عهد پهلوی: درگیرودار دو فرهنگ*، تهران: محسن.
- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۵۷)، *تقد آثار کسروی*، تهران: پازند.
- دولت آبادی، یحیی، (۱۳۶۲)، *حیات یحیی*، تهران: عطار و فردوسی.
- ذکاء، یحیی، (۱۳۵۲)، *کاروند کسروی (مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی)*، تهران: اقبال.
- رحمانیان، داریوش، (۱۳۸۳)، *تاریخ علت شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین (از آغاز دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی)*، تبریز: دانشگاه تبریز.
- شاپور رواسانی، دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری، تهران: شمع.
- زنجانی، ابراهیم، (۱۳۷۹)، *خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران: کویر.
- ساتن الول. پی. (۱۳۵۱)، *رضاشاه کبیر یا ایران نو*، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: علمی.
- ستایش، محمود، (۱۳۸۵)، *مشروطیت ایران: خاطرات سیدحسن تقی زاده و سیدمحمد صادق طباطبائی*، تهران: ثالث.
- شهبازی، عبدالله، (۱۳۷۹)، *کودتای ۱۲۹۹ و صعود پهلوی به سلطنت*، خیرنامه (۱) همایش بررسی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سوم اسفند.
- صدرالاشراف، محسن، (۱۳۶۴)، *خاطرات صدرالاشراف*، تهران: وحید.
- صفائی، ابراهیم، (۱۳۵۶)، *رضاشاه و تحولات فرهنگی ایران*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- طبری، احسان، (۱۳۵۶)، *جامعه ایران در دوران رضاشاه*، تهران: بی‌نا.
- کسروی، احمد، (۱۳۱۲)، *آیین*، تهران: ارمغان.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۸)، *در پیرامون خرد (پیام به دانشمندان اروپا و امریکا)*، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۵۱)، *یک درفش و یک دین*، تهران: پایدار.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۰۴)، «صفویه سید نبودند»، *مجله آینده*، س ۳، ش ۷.



## کسروی و تأمل درباره‌ی رضاشاه ۱۳۳

- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۰۶)، «نام شهرهای ایران»، مجله آینده، س ۱، ش ۶.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۰۴)، «عرب‌ها در خوزستان»، مجله آینده، س ۱، ش ۱.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۷۷)، *شهریاران گمنام*، تهران: جامی.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۹۹۹)، *آذری یا زبان باستان آذربایجان*، آمریکا: کتابفروشی ایران.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۷۸)، *مشعشیان (مدعیان دروغین امام زمان عج یا بخشی از تاریخ خوزستان)*، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ ، (بی تا)، *مشروطه بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشه نژاد آدمی است*، تهران: بی تا.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۷۷)، *در پیرامون تاریخ*، به کوشش عزیز علی زاده، تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۵۷)، *در راه سیاست*، تهران: چاپاک.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۵۷)، *سرنوشت ایران چه خواهد بود (در موضوع پیشامد آذربایجان)*، تهران: رشديه.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۵۷)، *سرنوشت ایران چه خواهد بود*، تهران: رشديه.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۵۷)، *دادگاه*، تهران: کسری.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۲۶)، *امروز چه باید کرد؟* تهران: چاپاک.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۲۳)، *دولت به ما پاسخ دهد*، تهران: پیمان.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۲۲)، *گفت و شنید از برجهم*، تهران: چاپاک.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۵۸)، *افسران ما*، تهران: رشديه.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۸۰)، *پیمان (سال اول)*، تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ ، (۱۳۵۵)، *خواهران و دختران ما*، تهران: نشر و پخش کتاب.
- \_\_\_\_\_ ، مستوفی، عبدالله، (۱۳۷۱)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار*، تهران: زوار.
- \_\_\_\_\_ ، مکی، حسین، (۱۳۵۹)، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران: نشر ناشر.
- \_\_\_\_\_ ، ملائی توانی، علیرضا، (۱۳۸۱)، «مجله آینده و تاریخ نگاری مبتنی بر هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۴، ش ۱۴.
- \_\_\_\_\_ ، ملیکف، وا. س. (۱۳۵۸)، *استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: حبیبی.
- \_\_\_\_\_ ، ناطق، ناصح، (۱۳۵۶)، «سخنانی درباره احمد کسروی»، مجله راهنمای کتاب، س ۲۰، ش ۱۲-۱۱.
- \_\_\_\_\_ ، هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۵)، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰*، تهران: البرز.
- \_\_\_\_\_ ، یزدانی، سهراب، (۱۳۷۶)، *کسروی و تاریخ مشروطه ایران*، تهران: نی.